

فصلنامه پژوهشنامه نسخه‌شناسی متون نظم و نثر فارسی

سال سوم، شماره هشتم، تابستان ۱۳۹۷، ص ۱۰۶-۸۳

نظریه کلان مفهوم لیکاف و تأثیر آن بر کیفیت تصحیح متون (مورد پژوهی: متون عرفانی)^۱

دکتر محمدباقر شهرامی^۲

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین

شمس‌الله غلامی^۳

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین

دکتر نصرالله پورمحمدی املشی^۴

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین

چکیده

از مهم‌ترین حوزه‌های زبان‌شناسی، «معنی‌شناسی» است که از جمله موضوعات مهم آن، مسئله حوزه معنایی و واژگانی است. در میان اندیشمندان بزرگ این حوزه، رابین لیکاف، به تفصیل درباره ماهیت حوزه معنایی و واژگانی و چگونگی استفاده از آن برای خلق یا تحلیل آثار ادبی و غیرادبی هم صحبت کرده است. نظریه معنی‌شناسی لیکاف، از ظرفیتی برخوردار است که می‌توان از آن، در تصحیح متون نیز کمک گرفت؛ از همین رو، در این مقاله، پس از تبیین نظریه لیکاف، با استفاده از نظریه وی، به بررسی دو متن مهم عرفانی در

تاریخ پذیرش: ۹۷/۲/۵

۱ تاریخ وصول: ۹۶/۱۱/۱۹

^۲ dr.mshahrami@gmail.com

^۳ gholami.sh@gmail.com

^۴ amlashi.n@gmail.com

ادبیات فارسی یعنی کشف‌المحجوب هجویری و فیه مافیه پرداخته شده و کیفیت کار مصححان این دو اثر، ارائه شده است. نظریه لیکاف در اصل بر محور دو مبحث مهم یعنی «کلان مفاهیم و مفاهیم کوچک‌تر مرتبط با آن‌ها و کلان‌موضوعات و موضوعات کوچک‌تر وابسته به آن‌ها استوار است. بر مبنای یافته‌های این مقاله می‌توان گفت که ایراد اصلی مصحح محترم کشف‌المحجوب، با نظریه حوزه معنایی واژگانی قابل توضیح است. در تصحیح ایشان، نمونه‌های متعددی وجود دارد که نشان از عدم توجه ایشان، به ارتباط میان کلان‌مفاهیم و نیمه‌مفاهیم آن‌ها و کلان‌موضوعات و موضوعات وابسته یک قسمت از متن کتاب است و حتی بارها نیز به «تضاد قصد» دچار شده و برای معنا بخشیدن به محور همنشینی کلمات، ناچار شده کلماتی خارج از کلمات موجود در نسخ خطی متن، به متن اصلی بیفزاید.

واژه‌های کلیدی

معنی‌شناسی، رابین لیکاف، کلان‌مفهوم، تصحیح متن، ادب عرفانی.

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

در دهه‌های گذشته، نظریه‌های فراوانی در بازشناسی و تحلیل و توصیف متن ارائه شده است که هریک از دیدگاهی خاص و از منظری ویژه، به زبان متن و دیگر خصایص آن توجه داشته‌اند. یکی از آن‌ها نظریه معنی‌شناسی^۱ است. این حوزه دارای مصادیق مختلفی است که از جمله مهم‌ترین مباحث آن، بحث حوزه‌های معنایی و واژگانی در یک متن است. یکی از زبان‌شناسان برجسته‌ای که به طرح نظریه‌اش درباره این دو حوزه و مصادیق آن پرداخته، رابین لیکاف امریکایی است که در توضیح نظریه خود از اصطلاحاتی مانند کلان‌مفهوم و کلان‌موضوع کمک گرفته است.

ارزش و اهمیت مطالعات معنی‌شناسانه و واژگانی در تصحیح متن بسیار راهگشاست؛ زیرا بسیاری از واژه‌های ناسازگار متن، با این بینش و با این دانش قابل تمییز و تصحیح است. دخالت ذوق کاتبان و قریحه‌نساخ، تغییراتی در نسخه‌های اصلی به وجود آورده است با آگاهی از حوزه معنایی و واژگان می‌توان به متنی بایسته‌تر و صحیح‌تر دست یافت. آگاهی مصحح از حوزه واژگانی و معنایی و کاربرد آن در تصحیح متن منجر به تقریب اصالت متن می‌شود. اغلب اختلاف واژگانی متون تصحیح‌شده در دخالت ناسخان در حوزه‌های واژگانی است و این موضوع با ارائه روشی درخور قابل تمییز است. با مطالعه آثار تصحیح‌شده می‌توان دریافت که در امر تصحیح به مبحث حوزه معنایی واژگانی تا چه اندازه توجه شده است. این مقاله می‌کوشد با تبیین موضوع و توصیف آن، روشی را در بازخوانی و بازنمایی تصحیح دقیق ارائه دهد تا آثار تصحیحی بر اساس الگویی که ما از آن به «تأثیر حوزه معنایی واژگانی در انتخاب اصح» یاد می‌کنیم دقت بیشتری شود و با این روش سهل‌تر به امر انتخاب صحیح و صواب از ناصواب مبادرت شود.

خواننده در این مقاله ضمن آگاهی از دو مفهوم «حوزه معنایی» و «حوزه واژگانی» بر اساس نظریه معنی‌شناسی، اهمیت آن را در ایجاد متن سخته و انسجام متنی در خواهد یافت. عناصری که با آگاهی از آن دو، در سطوح مختلف امکان نقد می‌یابد و وحدت موضوع و محتوا را با عناصر با هم‌آیی‌های واژگانی معنایی درمی‌یابد.

۲-۱. پیشینه پژوهش

درباره معنی‌شناسی، مطالعات قابل توجهی صورت گرفته است. با به‌کارگیری این نظریه، متون فارسی در بخشی از مباحث درونی این تفکر، تحلیل و بررسی شده است، اما به‌کارگیری این نظریه به‌عنوان ظرفیتی برای بازشناخت دقیق متن و کاربست آن در تصحیح تاکنون بی‌سابقه بوده است. نگارندگان امیدوارند که با انجام این پژوهش، مسیری تازه در انجام پژوهش‌های دقیق‌تر و کاراتر پیموده شود. در ادامه بحث به برخی از پژوهش‌هایی که

با به‌کارگیری نظریه معنی‌شناسی در تحلیل متن انجام شده است پرداخته می‌شود.
- تحلیل صوری و معنایی فرایند تکرار کامل در زبان فارسی (دبیرمقدم و ملکی، ۱۳۹۵).
- «بررسی با هم‌آیی پیشین فعل و همکرد "کردن" در فعل مرکب اسمی» (روحی بابکی، ۱۳۹۵).

- «چندمعنایی حرف اضافه "به" در زبان فارسی با رویکرد معنی‌شناسی شناختی» (رضویان و خانزاده، ۱۳۹۳).

- «تغییرات معنایی و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی نام اندام "دست" در جزء اول اسم مرکب زبان فارسی در قالب زبان‌شناسی شناختی» (مهرابی و ذاکر، ۱۳۹۵).
- بررسی روابط معنایی در اسامی مرکب برون مرکز زبان فارسی (ظاهری اسکویی، پروینی‌راد و قبادی).

شمار زیادی از مقالات در موضوع معنی‌شناسی نگارش شده و متن و زبان فارسی از این دیدگاه بررسی و تحلیل شده است، لیکن به‌کارگیری این اندیشه در تصحیح متن سابقه‌ای ندارد.

۳-۱. حوزه معنایی و گفتاری و نظریه رابین لیکاف

در اینجا ذکر این نکته لازم است که در این مقاله نه می‌توان به‌طور کامل به مسئله ماهیت و حدود «معنی» پرداخت و نه هدف این مقاله چنین چیزی است بلکه قصد این نوشته، تنها نگرش خاص رابین لیکاف به مسئله «معنی» و استفاده از آن، برای بهبود کیفیت تصحیح نسخ خطی است. به‌طور مختصر می‌توان گفت که معنی‌شناسی یکی از دانش‌هایی است که به بررسی معنا می‌پردازد و شاخه‌ای از زبان‌شناسی است. «امروزه زبان‌شناسان ساخت زبان را متشکل از چهار بخش صرفی، نحوی، آوایی و معنایی می‌دانند و در تدوین دستور زبان به هر چهار عنصر، توجهی ویژه دارند» (هلیدی و حسن، ۱۳۹۳: ۳۴). موضوع مطالعه معنا در پژوهش‌های زبانی پیشین به‌ویژه در نگاه سنتی‌ها مغفول مانده است.

معنی‌شناسی را می‌توان مطالعه علمی معنی^۲ دانست؛ یعنی «مطالعه‌ای که بدون هرگونه

پیش‌داوری یا تعصب صورت بپذیرد و به توصیف پدیده‌ها در چهارچوب یک نظام پردازد. این توصیف باید از چنان صراحتی برخوردار باشد که بتوان صحت یا سقم آن را محک زد» (صفوی، ۱۳۹۴: ۱۹).

در اینجا ممکن است پرسشی مطرح شود که «معنی» چیست؟ به طبع نمی‌توان در این خصوص تعریفی دقیق ارائه کرد، اما در این باره می‌توان گفت که «به طور کلی به آنچه یک واژه یا یک حرکت منتقل می‌کند، معنی گفته می‌شود. به نظر می‌رسد که معنی با مفهوم، محتوا و مصداق برابر است» (عظیمی‌فرد، ۱۳۹۲: ۱۷۱) و معنی صریح به فرایند ارجاع به معانی لغوی یک واژه اطلاق می‌شود. این تعریف را باید از دلالت ضمنی که به معانی اضافی واژه با توجه به متن اشاره دارد، بازشناخت (همان: ۱۷۲).

رابین لیکاف^۳ از زبان‌شناسانی است که درباره معنی‌شناسی و قلمرو آن، تحقیقات مفصلی انجام داده است. لیکاف در کتابش با عنوان *اصول معنی‌شناسی* که هنوز در کشور ما ترجمه نشده اما از کتاب‌های مفید در این حوزه است، درباره تفاوت حوزه معنایی و واژگانی و تشخیص آن‌ها در یک متن، توضیحاتی روشن و با زبانی ساده داده است که در این قسمت از توضیحات وی استفاده می‌شود. به زعم لیکاف، برای تشخیص حوزه معنایی باید به چیزی به نام کلان‌مفهوم^۴ دقت داشت و برای تشخیص حوزه واژگانی باید به مبحثی به نام کلان‌موضوع^۵ متوجه بود. منظور از کلان‌مفهوم، یک مفهوم برتر و کلی است که واژگان فراوان دیگری را که با آن کلان‌مفهوم، ارتباط معنایی و محتوایی دارند، در بر می‌گیرد» (Lakoff, 2011: 59). همچنین لیکاف درباره «کلان‌موضوع» معتقد است که «در مقابل مفاهیم، ما با موضوعات عینی سروکار داریم. برخی موضوعات، کلی‌تر هستند و موضوعات متعدد دیگری را در ارتباط با خود قرار می‌دهند» (Ibid: 66). البته لیکاف در ادامه به تفصیل، درباره منظورش از موضوع صحبت می‌کند و خواننده را متوجه این امر می‌سازد که مراد از «موضوع» نه معنا و برداشت فلسفی یا ادبی آن است، بلکه چیزی است که در زبان‌شناسی

مورد نظر قرار دارد. به عبارت دیگر، «موضوعات، امور عینی و ملموس را در بر می‌گیرند که واضح است نسبت برخی موضوعات به موضوعات دیگر، کلی‌تر است. اما برخی موضوعات از چنان توسعی برخوردارند که شامل مؤلفه‌ها و اجزای متعددی هستند که حول و حوش آن موضوع وسیع قرار می‌گیرند. این مؤلفه‌ها و اجزای متعدد، موضوعات وابسته^۶ نام دارند» (Ibid: 68). یکی از علل وضوح و دقت زیاد دیدگاه لیکاف این است که لیکاف چنان‌که در تعریف کلان‌مفهوم دیدیم، به واژگانی اشاره می‌کند که در ارتباط با یک کلان‌مفهوم هستند. لیکاف در کتاب *زبان ادبی و جایگاه زنان* (۲۰۱۰) نیز تا حدی از این موضوع سخن گفته است. همچنین وی برای اینکه میان این نوع واژگان وابسته به کلان‌مفهوم و واژگان وابسته به کلان‌موضوع، تفاوت لفظی نیز قائل شود برای مورد اول یعنی واژگان مرتبط با کلان‌مفهوم، از اصطلاح «مفهوم ناتمام یا نیمه‌مفهوم»^۷ استفاده کرده است که به‌خوبی بیانگر ارتباط این واژگان با کلان‌مفاهیم است.

لیکاف برای نمونه ابتدا به ذکر چند کلان‌مفهوم و مفاهیم وابسته آن‌ها و سپس به ارائه نمونه‌هایی از کلان‌موضوعات و موضوعات جزئی وابسته به آن‌ها نیز می‌پردازد. برای مثال، وی از کلان‌مفهوم «شجاعت» نام می‌برد و نیمه‌مفاهیمی مانند «تنها رفتن»^۸ (منظور به اماکن خوفناک است)، «کم‌نیاموردن»^۹ (منظور در مقابل مشکلات است)، «شیر»^{۱۰} و... را ذکر می‌کند (Lakoff, 2011: 87). همچنین در کتاب دیگرش نیز، به‌عنوان نمونه‌ای از کلان‌موضوع‌هایی که مطرح کرده، می‌توان به کلان‌موضوع «بدن انسان» اشاره کرد که شامل موضوعات وابسته‌ای چون چشم، دست، پا و مسائلی این‌گونه است (Ibid, 2010: 71-72).

نکته مهم دیگری که لیکاف درباره کلان‌مفاهیم بیان کرده، این است که تمام کلان‌مفاهیم شامل مترادفات لفظی دیگری هستند که نباید آن‌ها را با نیمه‌مفاهیم، خلط کرد. منظور لیکاف این است که کلان‌مفاهیم هم مترادفاتی دارند اما همه این مترادفات تقریباً همان کلان‌مفهوم هستند و نباید چیز جداگانه‌ای محسوب شوند. لیکاف به مترادفات «ترس» در زبان انگلیسی

اشاره می‌کند که قطعاً یافتن دقیق معادل‌های آن کلان مفاهیم در فارسی سخت است، اما می‌توان گفت که در فارسی هم «کلان مفهوم ترس» با واژگانی مانند «خوف»، «کُپ کردن»، «خشک‌زدن» و... مترادف است. تنها تفاوت در سبک گفتاری آن‌ها یعنی حوزه عامیانه و رسمی بودنشان است (Ibid, 2011: 81).

مسئله مهم دیگر، این است که نظریه لیکاف قطعاً نظریه‌ای ابداعی و تازه نیست و چنان‌که پیش از بحث وی دیدیم، افراد دیگری به موضوع حوزه معنایی و واژگانی پرداخته‌اند اما ارزش کار لیکاف آنجاست که وی، هم اصطلاحات دقیق‌تری برای این حوزه‌ها ابداع کرده و هم اینکه با زبانی به مراتب ساده‌تر به ارائه توضیحات خود پرداخته و مهم‌ترین ویژگی نظریه وی این است که برخلاف زبان‌شناسان قبلی، نظریه خود را تنها معطوف به زبان رسمی یا زبان گفتار نکرده بلکه در ادبیات نیز به این زمینه پرداخته است. در کل، لیکاف از محدود کسانی است که سعی در ایجاد یک پیوند منطقی میان زبان‌شناسی و ادبیات کرده است. او در کتاب‌های دیگر خود مانند *زبان ادبی و جایگاه زن*^{۱۱} نیز به همین شیوه عمل کرده است. حتی در ادبیات کهن شرق نیز نمونه‌هایی نسبتاً مشابه نظریه لیکاف را می‌توان دید. برای نمونه عبدالمجید طالقانی قزوینی، در دوره زندگی که به کمال رساننده خط نستعلیق بوده، و به شعر و شاعری نیز می‌پرداخته، از آثار خوشنویسی وی، تحریر غزلیات کلیات سعدی است که در حاشیه یکی از ابیات چنین می‌گوید: «ناسخ را باید که در هر شعر یا بخشی از متن، ابتدا نظر خود را بر مفاهیم و موضوعات اصلی‌تر و عظیم‌تر معطوف کند و بر مبنای آن، به تشخیص صحت و عیب سایر کلمات دست بزند» (نسخه خطی ۲۳۵۶ موزه گلستان، ۱۱۷۹ هجری: ۱۲).

لیکاف همچنین در کتاب خود بر مبنای نگاه دستوری نیز به تکمیل بحث خود اقدام کرده است. بدین صورت که وی در قسمت حوزه واژگانی به تفکیک موضوعات وابسته بر مبنای نوع دستوری آن‌ها نیز پرداخته؛ چنان‌که صفت، فعل، قید و سایر اجزای جمله

کلان موضوعات مختلف را مطرح کرده است.

برای مثال در کلان موضوع «پرنده»، فعل‌های مخصوص این کلان موضوع، «پرواز کردن»، «بال زدن» و «دانه خوردن» است. اما اسم‌های مخصوص این کلان موضوع، اسم پرنندگان مختلف مانند کلاغ، گنجشک، طوطی و... است.

البته لیکاف واقف است که بیشتر کلان موضوعات، هم شامل موضوعات وابسته خاص خود هستند و هم موضوعات غیرخاص خود یعنی موضوعات وابسته‌ای که در ارتباط با کلان موضوعات دیگری نیز هستند، در بر می‌گیرند. وی برای نمونه اشاره می‌کند که «good» به معنای خوب هم می‌تواند موضوع وابسته کلان موضوعی مانند کتاب باشد و هم انسان و هم درخت و... (Lakoff, 2011: 109).

چنان‌که بیان شد، آنچه لیکاف مطرح کرده حرف جدیدی نیست و پیش از این نیز در کلام زبان‌شناسان دیگری بوده، برای مثال برخی در این باره، اشاره به باهم‌آیی^{۱۲} کرده‌اند. در معنی‌شناسی زبانی، همنشینی و وقوع واحدهای زبان را با یکدیگر «باهم‌آیی» گویند. نسبت وقوع واحدهای زبان برحسب باهم‌آیی این واحدها سنجیده می‌شوند؛ مثلاً از میان واژه‌های هم‌معنای «پیر» و «کهنه» و «کهنسال» واژه کتاب تنها با صفت کهنه امکان باهم‌آیی دارد. م. هلیدی این اصطلاح را وضع کرد و اکنون این اصطلاح به‌طور گسترده در تحلیل گفتمان به کار می‌رود (عظیمی‌فرد، ۱۳۹۲: ۳۸).

لیکاف در همان کتاب خود، اشاره دارد که یکی از مصادیق مشترک و مهم دو حوزه معنایی و واژگانی در متون ادبی، عنصر «تکرار» و عنصر «تضاد ادبی» است. لیکاف ادامه می‌دهد که «از منظر ادبیات، انواع تکرار از تکرار حروف تا حرکت‌ها (مصوت) باعث افزایش موسیقی در متن می‌شود و گاهی نیز، تضاد میان معنای کلمات، باعث زیبایی و گیرایی متن می‌گردد» (Lakoff, 2011: 133). لیکاف معتقد است که تضاد و تکرار می‌توانند هم در سطح کلان مفاهیم مانند ترس و شجاعت و هم در کلان موضوعات مانند روز و

شب رخ دهند و همین طور می‌توانند در نیمه مفاهیم و موضوعات وابسته نیز باشند» (همان‌جا). البته مثال‌هایی که لیکاف ارائه داده، بیشتر در زبان انگلیسی، کاربرد دارد نه در فارسی اما قطعاً در فارسی نیز هزاران نمونه می‌توان در زبان ادبی برای این دو عنصر مهم هر دو حوزه ذکر کرد. برای مثال در این بیت مشهور و مورد اختلاف حافظ:

قبل از پرداخت به متون تعلیمی نمونه‌ای از بیت محل مناقشه از حافظ آورده می‌شود:
کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز باشد که بازبینیم دیدار آشنا را
(حافظ، ۱۳۷۷: ۲۵)

واژه محل اختلاف، «نشستگان» است که برخی «شکستگان» را ترجیح داده‌اند. یکی از ویژگی‌های متن ادبی به کارداشت تضاد معنایی است. تقریباً اغلب ژانرهای ادبی به سبب برجسته‌سازی معنایی این تقابل و تضاد واژگانی معنایی را به کار می‌دارند. در این بیت نیز این تضاد معنایی قابل مشاهده است. در مصراع اول بیت واژه «برخیز» با «نشسته» تضاد معنایی دارد. به همین دلیل گزینش «نشسته» بر «شکسته» مرجح می‌نماید.

۲. بررسی کیفیت تصحیح متون عرفانی بر مبنای حوزه معنایی و واژگانی (نمونه مورد مطالعه: کشف المحجوب و فیه مافیه)

ادبیات عرفانی فارسی از ویژگی خاصی برخوردار است. یکی از آن، دایره شمول انواعی آن است. از دیرباز موضوعات عرفانی در ادب فارسی مطرح بوده است و به دو شکل نمود یافته است: الف. ژانری، ب. میان ژانری. ژانری‌ها آن‌هایی که اغلب مطالب اثر برخوردار از ویژگی‌های معنایی و زبانی عرفانی است مانند *کشف المحجوب*، *فیه مافیه* یا *مثنوی* و میان ژانری آناری‌اند که مسائل عرفانی در میان ژانرهای دیگر قرار گرفته است و بهره اصلی آن‌ها انواع دیگر است. این نوع از گستردگی و وسعت میدانی برخوردار است. در منظومه‌های عاشقانه و حماسی و عرفانی و حتی در آثار منثور، چاشنی عرفانی را می‌توان دریافت. در

این مقاله، به بررسی دو اثر مهم عرفانی یعنی کشف‌المحجوب هجویری به تصحیح دکتر محمود عابدی و فیه مافیه مولوی به تصحیح دکتر توفیق سبحانی می‌پردازیم. شیوه طرح این‌گونه خواهد بود که نخست متن را می‌آوریم و سپس با برشماری اختلاف نسخ از دید مصحح، نسبت به گزینش مصحح در متن و نیز نسخه‌بدل‌ها با توجه به نظریه معنی‌شناسی نظر خواهیم داد و با تبیین روابط واژگانی به داوری خواهیم پرداخت.

۲-۱. کشف‌المحجوب هجویری

کشف‌المحجوب هجویری بیش از ۶۰ نسخه خطی دارد که رقم قابل ملاحظه‌ای است. همچنین این اثر، بارها مورد چاپ قرار گرفته است. از چاپ لاهور در ۱۸۷۴ میلادی گرفته تا چاپ سمرقند در ۱۹۱۱ و چاپ والتین ژوکوفسکی در لنین‌گراد ۱۹۲۶. در ایران نیز، تصحیح ژوکوفسکی ابتدا در سال ۱۳۲۷ شمسی با مقدمه محمد عباسی چاپ شد و سپس علی قویم در همان سال، تصحیحی دیگر اما آشفته از این اثر ارائه داد. در سال ۱۳۵۸ دوباره تصحیح ژوکوفسکی این بار با مقدمه قاسم انصاری، استاد سابق دانشگاه بهشتی، چاپ شد و این چاپ حتی هنوز هم مورد استفاده است. سرانجام هم، محمود عابدی در سال ۱۳۸۳ تصحیحی تازه از این اثر ارائه داد.

به هر حال، فضل تقدم با ژوکوفسکی است؛ او بود که اولین تصحیح انتقادی را از کشف‌المحجوب در سال ۱۹۱۴ بر مبنای نسخه اساس کتابخانه سلطنتی وین و ۴ نسخه‌بدل، همراه با مقدمه‌ای روسی، چاپ کرد. دکتر محمود عابدی، در دهه هشتاد شمسی، بر مبنای همان نسخه وین و مقابله با پنج نسخه دیگر از قرون ۹ تا ۱۱ و مطالعه سه نسخه دیگر، به تصحیح مجدد این اثر دست زد.

مقدمه مصحح، به صورت مفصل در دو قسمت است: قسمت اول درباره ارزش کتاب، قبول عام آن، کثرت نسخه‌ها، انگیزه تصحیح و قدردانی است و قسمت دوم، درباره شناخت زندگی و سفرهای هجویری، استادان او و نثر کتاب و معرفی نسخه‌های خطی مورد استفاده

و روش تصحیح است. در انتهای کتاب، تعلیقات مفصلی از مصحح آمده، اما مصحح در برخی جملات، فرضاً اگر کلمه‌ای را خواسته توضیح بدهد، ریشه و پیشینه و اجزای آن کلمه را توضیح داده است یا انواع اشاره به آیات و احادیث را گفته و در میان این‌همه توضیحات، معنای جمله گم شده و در بیشتر موارد هم، به نکات و جملات سخت و پیچیده کشف‌المحجوب اشاره‌ای نشده است. فهرست‌های مفصل اما دقیق و علمی، در انتهای کتاب وجود دارد که حاصل زحمت مصحح است. روی هم رفته، تصحیح متن، خوب است و مصحح با دقت و مطالعه کافی نسخه‌ها، موفق شده برخی از نکات مبهم و خطاهای موجود را رفع کند. با همه این‌ها، هنوز ابهامات فراوانی به‌ویژه در قسمت‌هایی از کشف‌المحجوب که مربوط به بیان عقاید صوفیه و معانی تصوف است، نکات مبهمی وجود دارد که هم در تصحیح ژوکوفسکی و هم در تصحیح عابدی، رفع نشده است. چنان‌که گفتیم عابدی به جای توضیح و تبیین این‌گونه موارد و حتی توضیح معنایی آن‌ها، غالباً به بیان مفردات و آیات و احادیث پرداخته است.

اما قابل تأمل است که پس از سیزده سال از چاپ عابدی، اغلب اهل ادب، هنوز از همان تصحیح ژوکوفسکی با مقدمه انصاری استفاده می‌کنند. این سؤال برای ما باقی بود تا آنکه فهمیدیم که چاپ ژوکوفسکی در پاره‌ای موارد هنوز از متن مصحح عابدی بهتر است. دکتر عابدی در مقدمه، در ذکر آثار هجویری، نامی از *نحوالقلوب* نیاورده و آن را حتی در صفحه ۸۳۹ و تعلیقات، از آن قشیری دانسته است. اما در خود متن کشف‌المحجوب آمده: «من اندر این معنی، در حال بدایت کتابی ساختم و مر آن را *البیان لاهل العیان* نام نهاد و اندر *نحوالقلوب*، در باب جمع، فصولی مشبع بگفته...» (هجویری، ۱۳۸۳: ۳۳۳).

همچنین، عابدی در مقدمه، یکی از آثار هجویری را *الرعاية بحقوق الله* ذکر کرده حال آنکه در متن کتاب، خود هجویری، *الرعاية لحقوق الله*، عنوان کرده است.

اما ایراد اصلی کار دکتر عابدی، دقیقاً به جایی برمی‌گردد که با نظریه حوزه معنایی واژگانی

قابل توضیح است. در تصحیح ایشان، نمونه‌های متعددی وجود دارد که نشان از عدم توجه مصحح محترم، به ارتباط میان کلان‌مفاهیم و نیمه‌مفاهیم آن‌ها و کلان‌موضوعات و موضوعات وابسته یک قسمت از متن کتاب است. در ادامه به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

«اندر هر کاری که غرض نفسانی اندر آید، برکت از آن کار برخیزد و دل از دست رود... و آن، از دو بیرون نباشد، یا غرضش برآید و یا برنیاید. اگر غرضش برآید، هلاک وی اندر آن بود، ... و اگر غرض برنیاید، باری وی بیشتر آن از دل بسترده باشد» (همان: ۴).

دکتر عابدی در تعلیقات درباره این جمله چنین گفته است: «ترتیب آشنای جمله چنین است: باری وی بیشتر آن (چیزی) که نجات وی اندر آن بود، از دل بسترده باشد» (همان: ۶۱۶). در نسخه استاد ژوکوفسکی هم به همین صورت آمده است (همو، ۱۳۶۹: ۴۴۷). اما در واقع، این صورت نامناسب است و انسجامی با جمله ندارد. چنان‌که می‌بینیم دکتر عابدی مجبور شده که اضافاتی بر متن قائل شود تا صورت موجود در نسخه اساس را توجیه کند. یعنی در متن، بحثی از نجات فرد، نیست و این، افزوده مصحح است. قرائت صحیح این‌گونه است: «باری وی، پیش‌تر، آن از دل، بسترده باشد». یعنی قبل‌تر از اینکه غرضش حاصل نشود، آن (زیبایی درون) دل خود را هم از دست داده است. مصحح در پاورقی به نقل از نسخه بدل کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران با علامت «ت»، دقیقاً این ضبط را ذکر کرده اما ضبط نسخه اساس را برگزیده است. از منظر حوزه معنایی واژگانی، و بر مبنای نظر لیکاف و در توجیه مدعای خود مبنی بر برگزیدن ضبط نسخه بدل باید گفت که «وی» فاعل جمله است و کارکرد فعل «بستردن» در متون کهن ما، به شکل فعل گذرای به مفعول و متمم است و نمی‌تواند مجهول باشد. پس صورت صحیح این است که بگوییم: وی «آن» را از دل بسترده باشد. از طرفی دیگر قطعاً نمی‌توان واژه «آن» را به‌عنوان ضمیر اشاره که راجع به «غرضی که برنیامده» است، دانست؛ زیرا حوزه معنایی جمله دارای «تضاد قصد» می‌شود. «تضاد قصد» اصطلاحی است که نیکلاس کاپلند و یاورسکی در کتاب خود با نام «گفتمان و

خواننده» به کار بردند و منظورشان این است که «هرگاه خواننده، در تفسیر یا توضیح یک متن، خارج از چهارچوب واژگانی متن عمل کند و از خود، واژگانی بر متن بیفزاید، ممکن است حتی باعث این موضوع شود که معنایی خلاف نظر گوینده حاصل شود. برای تشخیص این اشتباه، کافی است که متن مورد نظر را از منظر واژگانی و محور همنشینی آن بررسی کنیم» (Jaworski and Coupland, 1999: 124). به عبارت دیگر اگر «آن» را ضمیر اشاره بگیریم معنای جمله این گونه می‌شود: اگر غرض شخصی که بر اساس هوای نفس رفته، حاصل شد که هلاک در انتظار اوست و اگر حاصل نشد، او از قبل، آن غرض را از دل خود سترده و بیرون کرده و تعلق خاطری به آن غرض نفسانی نداشته است. در این حالت، باید پرسید اگر شخص، تعلق خاطری نداشته، پس اصلاً برای چه دست به برآوردن غرض نفسانی زده است؟

در اینجا باز هم باید به قسمتی از کتاب لیکاف اشاره شود. اتفاقاً لیکاف اشاره کرده که گاهی یک متن ادبی، دارای یک بند متصل است که متشکل از چندین کلان‌مفهوم و کلان‌موضوع و وابسته‌های این دو است. در اینجا نقش ضمائر ارجاع‌دهنده بسیار مهم است و باید به ارجاع آن‌ها و انسجام معنایی آن‌ها با کل پاراگراف دقت کرد» (Lakoff, 2011: 138). همچنین «آن» به عنوان اصطلاح عرفانی در کشف‌المحجوب، دو بار دیگر هم به کار رفته است: «... مراد از دل، آن است که جمعیت دل از آن است و هرکس که آن، ندارد به حقیقت دل ندارد» (هجوی، ۱۳۸۳: ۲۵۲).

نمونه دیگر:

«خزانه‌های اسرار خداوند به مجلدان ناپاک دادند تا آن را استر کلاه گردانیدند» (همو، ۱۳۶۹: ۸). چنان‌که می‌بینیم در متن مصحح ژوکوفسکی، این جمله این‌گونه است. اما عابدی، به جای «ناپاک»، «ناباک» گذاشته است (همو، ۱۳۸۳: ۱۲). اما نمی‌توان به یقین حکم داد که «ناباک» درست است. یکی از مهم‌ترین نظریه‌ها در حوزه معنایی واژگانی، بحثی به

نام نامرسوم^{۱۳} است. هالیدی در کتاب *انسجام در انگلیسی*، به طرح این نظریه پرداخته است. او می‌گوید که «گاهی به‌ویژه در تصحیح متون کهن، ممکن است نسخه‌برداران، کلمه‌ای در متن جای داده باشند که اگرچه از منظر معنایی، با متن، تناقضی ندارد اما از حوزه واژگانی، نمونه و سابقه‌ای در آثار مشابه قبل و بعد از خود نداشته است. در این حال، واضح است که ما با واژه‌ای نادرست مواجهیم» (Halliday and Hassan, 1976: 198). البته نویسندگان این کتاب، درباره اینکه گاهی برخی شاعران یا نویسندگان، دست به انحراف از معیار می‌زنند، چیزی نگفته‌اند اما می‌توان با حرف آنان، موافق بود چراکه در متون قدیم بارها «بی‌باک» به معنای بی‌تقوا، به کار رفته است اما «ناباک» با اینکه از نظر دستوری غلط نیست، در متون کهن مشاهده نشده است.

لیکاف نیز به‌درستی به این مورد پرداخته است و چنین گفته که «... نمی‌توان در محور موضوعات وابسته یا نیمه‌مفاهیم، واژه‌ای گنجانند که در زبان، نمونه سابق ندارد مگر اینکه در متن ادبی، بحث انحراف از هنجار واژگانی به‌وسیله مؤلف، با بسامد بالا به کار رفته باشد که البته بحثی دیگر است» (Lakoff, 2011: 142). البته لیکاف دست‌کم در کتابش، عنوانی برای این اصل، ذکر نکرده و همچنین اشاره‌ای به سخن زبان‌شناسان قبل از خود از جمله همان هالیدی نکرده است اما به هر حال، مشخص است که در تحلیل خود از متون ادبی مختلف، متوجه این مطلب شده؛ چنان‌که شاعری مانند لنگستین هیوز^{۱۴} را دارای شعری سرشار از انحراف از هنجار زبانی می‌داند.

نکته دیگر این است که عابدی «استر» را به‌صورت «آستر» آورده حال آنکه در نسخه اساس او هم دقیقاً بدون «آ» و به‌صورت «استر» آمده است. اینکه مصحح، رسم‌الخط قدیم یک واژه را عوض کند و هیچ قرینه‌ای هم برای این کار ندارد، کار صحیحی نیست. نمونه دیگر:

«اندر حقیقت فقر سلیمان، چون غنای سلیمان بود» (هجویری، ۱۳۶۹: ۲۷؛ همو، ۱۳۸۳: ۳۵).

چنان‌که می‌بینیم در هر دو متن، «فقر سلیمان» همراه «غنای سلیمان» آمده است اما هجویری در ادامه این‌گونه گفته است: «از آنچه ایوب را اندر شدت صبرش گفت: نعم العبد و سلیمان را اندر استقامت ملکش گفت نعم العبد». با توجه به این جمله، واضح است که ترکیب «فقر سلیمان» غلط است و بی‌معنی و باید به جای آن، «فقر ایوب» باشد. بحث بر سر مقایسه فقر ایوب و غنای سلیمان است نه فقر و غنای سلیمان.

گفتیم که لیکاف بیان کرده در متون ادبی غالباً در یک پاراگراف، شاهد انواعی از کلان‌موضوعات و مفاهیم هستیم پس باید به انسجام کلی آن پاراگراف دقت کرد نه تنها به یک جمله.

نمونه دیگر:

«عوام اصول از اصول معرض بود و عوام فروع از فروع مصیب کسی کی از فروع بازماند کی به اصولش نسبتی بود» (همو، ۱۳۶۹: ۳۴).

این جمله در ضبط عابدی چنین آمده: «عوام اصول از اصول مُعرض بود و عوام فروع از فروع مصیب کسی که از فروع بازماند که به اصولش نسبتی بود» (همو، ۱۳۸۳: ۴۲).

می‌بینیم که در هر دو ضبط، ابهام وجود دارد. هرچند ضبط ژکوفسکی در جمله دوم، درست است. به نظر باید ضبط صحیح این‌گونه باشد:

«عوام اصول از اصول مُعرض بود و عوام فروع از فروع مغیب. کسی که از فروع بازماند کی باصولش نسبتی بود؟» از منظر واژگانی باید گفت که حرف ربط «که» میان دو جمله، به هیچ وجه در دستور زبان فارسی، با حرف «که» موصول، باهم‌آیی، ندارند. برای مثال، نمی‌توان گفت: «مردی که آمد که ما را به ناهار دعوت کند.»

از طرف دیگر، دکتر عابدی در مواردی برخلاف ضبط نسخه‌اساس عمل کرده که کاملاً واضح است در این موارد، متوجه سیاق جمله و محور همنشینی و باهم‌آیی واژگان بوده است. برای نمونه در بند زیر:

«از هیچ سنگ آینه نتوان کرد اگرچه صقالان بسیار مجتمع گردند و باز چون آینه زنگ گیرد به مصقله صافی شود از آنچه تاریکی اندر سنگ اصلی است و روشنایی اندر آینه اصلی... اصل پایدار بود و آن صفت عاریتی را بقا نباشد» (همان: ۸).

اما در تصحیح ژکوفسکی، بنابر ضبطی که در نسخهٔ اساس است، این بند، دچار «تضاد قصد» شده است: «از هیچ سنگ آینه نتوان کرد اگرچه صقالان بسیار مجتمع گردند و باز چون آینه زنگ گیرد به مصقله صافی شود از آنچه تاریکی اندر سنگ اصلی است و روشنایی اندر آینه اصلی نه» (همو، ۱۳۶۹: ۷). ژکوفسکی در پاورقی، به نقل از نسخه‌بدل مسکو با علامت «م»، بند فوق را بدون ادات نفی ذکر کرده اما به دلیل عدم توجه به حوزهٔ باهم‌آیی واژگانی در یک متن عرفانی، موفق به تشخیص مقصود گوینده نشده است. نمونهٔ دیگر:

«رعونات نفس را حدی پیدا نباشد و تعینهای وی اندران ظاهر نبود» (همان: ۳).

در متن ژوکوفسکی، به همین صورت درج شده اما عابدی به درستی، ضبط «تعییه‌های وی» را برگزیده که اتفاقاً در بیشتر نسخ بدل کشف‌المحجوب وجود دارد. یا مثلاً ژوکوفسکی در اوایل کتاب، در جایی چنین درج کرده: «خدای تعالی و جل» (همان: ۴). واضح است این ترکیب، عجیب و بی‌سابقه است و عابدی به درستی، «عزوجل» آورده است (هجویری، ۱۳۸۳: ۴).

۲-۲. فیه مافیه مولوی

مولانا موقع ملاقات با کسانی که به دیدنش می‌آمدند، یا زمانی که به دیدار کسانی می‌رفت، سخنانی می‌گفت یا به سؤالات آنان پاسخ می‌داد و در اثنای سخنان خود به تفسیر آیات قرآن کریم و شرح احادیث می‌پرداخت. گفتارهای مولانا را چند تن از اطرافیان نزدیک او تحریر کرده و به احتمال زیاد برای اصلاح و ویرایش به او عرضه داده‌اند. به گواهی افلاکی در مناقب العارفین «گاهی یاران و مشتاقان مولانا، معارف و لطایف منظوم و منثور او

را در خانه حسام‌الدین چلبی یادداشت می‌کردند» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۱۱۶۱). گویا این گفتارها پس از درگذشت مولانا به صورت نسخه‌های پاکیزه و اصلاح شده درآمد و از سوی مریدان او تحت عنوان فیه مافیه نام‌گذاری شده است.

فیه مافیه نخستین بار در هند به سال ۱۹۲۸م، بر اساس هفت نسخه خطی چاپ شد که تاریخ کتابت کهن‌ترین نسخه آن ۱۱۰۵ق است. این اثر بار دوم به سال ۱۳۳۴ قمری با چاپ سنگی در تهران و با کتابت علی بن محمد جعفر گرگانی و مقدمه عبدالله حائری به چاپ رسید. سرانجام استاد بدیع‌الزمان فروزانفر آن را با تکیه بر هشت نسخه عکس‌برداری شده از روی نسخه‌های موجود و با اصل قرار دادن نسخه خطی کتابخانه فاطمه استانبول به شماره ۲۷۶۰ که اقدم نسخ موجود فیه مافیه است، به صورت علمی و انتقادی و همراه با توضیحات و حواشی در ۱۳۳۰ شمسی چاپ کرد. فروزانفر در حین تصحیح کتاب به نسخه‌های خطی و چاپی زیر دسترسی داشته است:

عبدالباقی گولپینارلی، مولوی‌شناس برجسته ترکیه، هنگام ترجمه فیه مافیه ضمن بررسی و مطالعه نسخه‌های خطی آن، نگاهی انتقادی نیز به تصحیح فروزانفر داشت. انتقادهای گولپینارلی بیشتر درباره مسائل نسخه‌شناختی بوده است. گولپینارلی در کتابخانه‌های ترکیه، نسخه‌های دیگری از فیه مافیه را یافته بود که مشهورترین و جامع‌ترین آن‌ها نسخه شماره ۲۱۱۱ موزه قونیه است. به زعم گولپینارلی این نسخه، بهترین نسخه موجود است. فروزانفر این نسخه را حین تصحیح فیه مافیه در دست نداشت. او بر آن است که نسخه شماره ۲۷۶۰ که اساس کار فروزانفر بود، اغلاط و نواقص فراوان دارد و فروزانفر با اشعار بر این امر، از این نسخه بیشترین بهره را برده است.

وجود این همه نسخه خطی از فیه مافیه گویای این است که این کتاب، همواره مورد توجه صوفیه و عرفا بوده است و در خانقاه‌ها هم رواج داشته و شاید هم تدریس می‌شده است. به هر حال، در سال ۱۳۸۸ دکتر توفیق سبحانی که عمر خود را در راه مطالعه آثار

مولوی در ایران و ترکیه گذرانده است، بر مبنای نسخه قونیه، تصحیح مجددی از فیه مافیه ارائه داد.

کتاب با تقدیم به سه استاد بزرگ در عرصه مولاناشناسی، یعنی بدیع‌الزمان فروزانفر، عبدالباقی گولپینارلی و آرتور جان آربری آغاز می‌شود و شامل پیشگفتاری موجز از صفحه نه تا بیست و چهار است. متن کتاب فیه مافیه از صفحه ۱ تا ۲۶۵ است و از صفحه ۲۳۱ تا ۲۶۰ پیوست‌های نویافته مصحح و از صفحه ۲۶۱ تا ۲۶۵ ملحقات را شامل می‌شود. تعلیقات مصحح از صفحه ۲۶۶ تا ۳۸۷ و تعلیقات پیوست‌های نویافته از صفحه ۳۸۸ تا ۴۰۸ آمده است. از صفحه ۴۰۹ تا ۴۴۴ شامل فهرست آیات، احادیث، امثال، سخن بزرگان و عبارات عربی، اشعار عربی، اشعار فارسی، لغات و ترکیبات، اشخاص، جای‌ها و کتابنامه است. مصحح نسخه شماره ۲۱۱۱ کتابخانه موزه مولانا را نسخه اساس قرار داده و در کنار آن از نسخه‌های زیر بهره برده است:

نسخه شماره ۷۹ موزه مولانا در قونیه؛

نسخه شماره ۲۷۶۰ کتابخانه فاتح در استانبول؛

ترجمه مرحوم استاد عبدالباقی از بر اساس نسخه شماره ۲۱۱۱؛

و فیه مافیه چاپ ۱۳۱۸، شیراز متعلق به کتابخانه دکتر شفیع کدکنی.

در ادامه به ذکر نمونه‌هایی از تصحیح فیه مافیه بر مبنای نظریه معنایی واژگانی پرداخته می‌شود:

ابتدا به ذکر نمونه‌هایی پرداخته می‌شود که مصحح به درستی در آن‌ها، متوجه عدم رعایت باهم‌آیی واژگانی و لزوم رعایت محور هم‌نشینی شده است. البته سبحانی، در برخی موارد، این‌گونه نمونه‌ها را داخل علامت قلاب گذاشته است:

«ما را از این مهلکه در آن گلشن {و} مأمّن چرا می‌بری؟» (مولوی، ۱۳۸۸: ۳). نسخه

اساس یا همان نسخه ۲۱۱۱ قونیه «و» ندارد و به‌صورت گلشن مأمّن ثبت شده است. در

چاپ فروزانفر گلشن و مأمن و در نسخه بدل آن گلشن مأمن آمده است. «آب چه داند که او را به کدام دشت روان کرده است؟» (همان: ۱۰۱). در نسخه اساس، سبحانی به صورت «به کدام دست» آمده است که قطعاً از منظر باهم آیی واژگانی، تناسبی با واژگان «آب» و «روان» ندارد. اما در موارد متعددی شاهدیم که مصحح، توجهی به حوزه معنایی واژگانی نداشته و به ضبط نادرست نسخه اساس، وفادار بوده است:

«این بار شنیدم که آن تار شک که در باطن داشتی بگسست و آواز آن به گوش من رسید مرا گوشی است نهان در عین جان که هرکه ز نار کفر و شک را پاره کند، من به گوش نهان بشنوم و آواز آن بریدن به گوش جان من برسد. ترکیب تار شک که در نسخه اساس نیز چنین است، از لحاظ معنا و مفهوم بلاغی نارساست احتمالاً این ضبط خطای کاتب است و ضبط صحیح باید ز نار شک باشد. در نسخه بدل کتابخانه فاتح استانبول که چنان که بیان شد، اقدام نسخ فیه مافیه است ترکیب «ز نار شک» درج شده است. مؤید صحت این ترکیب، ادامه سخن مولوی است که از ترکیب «ز نار کفر و شک» استفاده کرده است. به زعم هالیدی و حسن، یکی از مهم ترین موارد کاربرد تکرار واژگان در سطح کلام، تأکید مطلبی است که برای گوینده، بسیار مهم است (Halliday and Hassan, 1976: 85). نمونه دیگر:

«خواص را سماع حلال است زیرا دل سلیم آن است. الحب فی الله و البغض فی الله در دل سلیم باشد اگر دشنام من به کافر صدساله رسد مؤمن شود و اگر به مؤمن رسد وصی شود» (مولوی، ۱۳۸۳: ۲۹).

در ابتدا باید گفت که این جمله، اصلاً مربوط به فیه مافیه نیست بلکه در مقالات شمس و از آن شمس تبریزی است (تبریزی، ۱۳۶۹: ۷۸). در نسخه کتابخانه فاتح که اقدام نسخ است و همچنین در بسیاری نسخ بدل، این جمله وجود ندارد. تنها در نسخه اساس سبحانی

(نسخه موزه قونیه) این جمله به اشتباه یا به عمد کاتب، درج شده است. از طرفی دیگر باید گفت صفت «وصی»، هیچگاه در باهم‌آیی واژگانی، در کنار «مؤمن» نیامده است بلکه صورت صحیح این واژه، «ولی» است که در نسخ بدل مصحح نیز وجود دارد. همچنین، در قسمت اول این بند، ابهام وجود دارد. در مقالات شمس، این جمله چنین آمده: «خواص را سماع حلال است زیرا دل سلیم، آنان را است» (همان: ۷۸). واضح است از منظر نحوی، در دستور زبان فارسی، «دل سلیم» و به‌طور کل صفت «سلیم» هیچ‌گاه برای «سماع» به کار نمی‌رود.

نمونه دیگر:

- «دریا را چه خبر از اسرار خارج که عمری اندر تف بوده و نگاه رهایی بدست غیر بیفتاده» (مولوی، ۱۳۸۳: ۲۲).

برخی کلمات موجود در جمله فوق، در نسخه ۲۷۶۰ کتابخانه فاح استانبول که اتفاقاً از نسخ بدل مورد استفاده مصحح هم بوده، صورتی دیگر دارد: «در را چخبر از اسرار خارج که عمر وی اندر صدف بوده و - گاه رهایی بدست غیر بیفتاده» (نسخه فاح، ص ۹). همان طور که می‌بینیم از منظر «باهم‌آیی» هیچ نوع تناسب و انسجامی در جمله نیست. کلان‌مفهوم موجود در این جمله، خبرداشتن از اسرار است و کلان‌موضوع، «دریا» است اما می‌بینیم که هیچ‌سختی میان مفاهیم وابسته و موضوعات وابسته به کلان‌مفهوم و کلان‌موضوع وجود ندارد. «دریا» با «تف» و «رهایی» و «نگاه» هیچ نوع ملازمت و پیوستگی ندارد. مصحح اگر باز به طرفداری بی‌مورد از نسخه اساس نمی‌پرداخت، می‌توانست دست‌کم، نشانه‌های مناسبی برای یافتن ضبط قریب به یقین از روی نسخه بدل فاح بیابد. در نسخه فاح مانند بسیاری نسخ قدیم، بحث اعجام وجود دارد و واژگان «صدف» و «نگاه» و «بدست» بدون نقطه درج شده‌اند و همین باعث سخت شدن کار خوانش شده است. به هر شکل، به جای «دریا»، واژه «دُر» صحیح است و به جای «تف»؛ باید «صدف» باشد و

«نگاه» نیز، «بگاہ» است یعنی بهنگام:

«دُر را چخبر از اسرار خارج که عمری اندر صدف بوده و بگاہ رهایی بدست غیر

بیفتاده.»

۳. نتیجه گیری

در این مقاله، بر مبنای یکی از مباحث مهم زبان‌شناسی، یعنی معنی‌شناسی، و بر مبنای یکی از شاخه‌های معنی‌شناسی به نام «حوزه معنایی و واژگانی»، با توجه به نظریه رابین لیکاف و برخی دیگر از زبان‌شناسان، به بررسی کیفیت تصحیح دو متن مهم عرفانی در ادبیات فارسی یعنی کشف‌المحجوب هجویری تصحیح دکتر عابدی و فیه مافیه تصحیح دکتر سبحانی پرداخته و مشخص شد که هر نوع ادبی با توجه به موضوعاتی که ویژه هریک از آنهاست، دایره واژگانی با معانی کاربردی خاص خود را می‌طلبد. آگاهی از این موضوع و کاربرد معنی‌شناسی (حوزه واژگانی مفهومی) در تصحیح متن می‌تواند ما را به متنی سخته رهنمون سازد. با بررسی چند متن، واژه‌های باهم‌آیی هریک از آنها استخراج شد و بر مبنای برابر نهادن نسخ بدل و واژه‌های محل اختلاف در متن تحلیل شد که چگونه می‌توان از این نظریه در تصحیح متون ادب فارسی بهره جست و متن را از این منظر به اصالت خویش نزدیک ساخت. بر مبنای آنچه در طی این تحقیق، انجام شد، مهم‌ترین ایرادهای تصحیح کشف‌المحجوب را با توجه به نظریه لیکاف می‌توان از قرار زیر دانست:

عدم توجه به انسجام محور همنشینی کلمات (باهم‌آیی) بازمی‌گردد که در نظریه لیکاف به کلان‌مفاهیم و مفاهیم وابسته و کلان‌موضوعات و موضوعات وابسته تعبیر می‌شود. برای نمونه، در این جمله: «اندر حقیقت فقر سلیمان، چون غنای سلیمان بود» (هجویری، ۱۳۸۳: ۳۵). «فقر سلیمان» همراه «غنای سلیمان» آمده، اما هجویری در ادامه این‌گونه گفته است: «از آنچه ایوب را اندر شدت صبرش گفت: نعم العبد و سلیمان را اندر استقامت ملکش گفت

نعم العبد.» با توجه به این جمله، واضح است که ترکیب «فقر سلیمان» غلط است و بی‌معنی و باید به جای آن، «فقر ایوب» باشد. این ایراد از آنجا ناشی شده که مصحح، به کلان‌مفهوم «فقر ایوب و غنای سلیمان» و واژگان مرتبط با آن‌ها به‌ویژه به جمله بعد از این جمله، توجهی نکرده است. در واقع، لیکاف معتقد است که برای تشخیص انسجام کلان مفاهیم و مفاهیم وابسته به آن‌ها، نمی‌توان تنها به یک جمله دقت کرد بلکه دست‌کم باید تا انتهای آن پاراگراف را به دقت خواند. نقطه قوت نظریه لیکاف در بحث تصحیح این است که مصحح می‌تواند ابتدا در هر پاراگراف، کلان‌مفاهیم و کلان‌موضوعات را مشخص کند و سپس به تحلیل و بررسی کلمات موجود در جملات آن پاراگراف و ارتباط آن‌ها با کلان‌مفاهیم و کلان‌موضوعات بپردازد. و اگر این ارتباط، ضعیف و نامناسب بود، مشخص است باید به نسخ بدل متوسل شود و حتی اگر در نسخ بدل، ضبط مناسبی نیافت، دست‌کم آن جمله را دارای ابهام معرفی کند. به هر روی، نگارندگان اگرچه نخستین بار این طرح را در تصحیح متن عرفانی به کار بردند و ادب عرفانی را در این اندیشه بررسی کردند، سخت واقف‌اند که برای انجام این مهم باید آثار دیگری از انواع دیگر بررسی گردد و با تکرار این روش و زدودن نارسایی‌ها احتمالی به روشی دقیق‌تر و کاربردی‌تر دست یابند.

پی‌نوشت‌ها

1. Semantic
2. Meaning
3. Robin Lakoff
4. Macro concept
5. Macro subject
6. Dependent subjects
7. Semi concept
8. Leaving alone
9. Not be defeated
10. Lion

11. Literary Language and woman's place
12. Collocation
13. Uncommon
14. Langston huis

منابع

۱. افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۶۲)، مناقب العارفين، تصحیح تحسین یازيجی، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
۲. تبریزی، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۹)، مقالات شمس، تصحیح محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.
۳. دبیرمقدم، محمد و ملکی، سیما (۱۳۹۵)، «تحلیل صوری و معنایی فرایند تکرار کامل در زبان فارسی»، فصلنامه زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، شماره ۱۴، ۱-۲۳.
۴. رضویان، حسین و خانزاد، معصومه (۱۳۹۳)، «چندمعنایی حرف اضافه "به" در زبان فارسی با رویکرد معنی‌شناسی شناختی»، فصلنامه مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران، شماره ۷، ۴۲-۶۷.
۵. روحی بابکی، زهرا (۱۳۹۵)، «بررسی باهم‌آیی پیشین فعل و همکرد "کردن" در فعل مرکب اسمی»، فصلنامه زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، شماره ۱۵، ۲۳-۴۲.
۶. صفوی، کوروش (۱۳۹۲)، معنی‌شناسی کاربردی، تهران: همشهری.
۷. ظاهری اسکویی، مرجان و پروینی‌راد، زهرا (۱۳۹۱)، «بررسی روابط معنایی در اسامی مرکب برون مرکز زبان فارسی»، فصلنامه جستارهای زبانی، شماره ۲۸، ۱۰۲-۱۲۴.
۸. طالقانی، عبدالمجید (۱۳۷۹ق)، نسخه خطی غزلیات سعدی، موزه گلستان، شماره ۲۳۵۶.
۹. عظیمی فرد، فاطمه (۱۳۹۲)، فرهنگ توصیفی نشانه‌شناسی، تهران: علمی.
۱۰. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۸)، فیه مافیه، تصحیح توفیق سبحانی، تهران: پارسه.

۱۱. مهربابی، معصومه و ذاکر، آرمان (۱۳۹۵)، «تغییرات معنایی و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی نام اندام "دست" در جزء اول اسم مرکب زبان فارسی در قالب زبان‌شناسی شناختی»، فصلنامه جستارهای زبانی، شماره ۳۴، ۷۱-۸۹.
۱۲. هجویری، علی بن عثمان (۱۳۸۳)، *کشف‌المحجوب*، تصحیح محمود عابدی، تهران: سروش.
۱۳. _____ (۱۳۶۹)، *کشف‌المحجوب*، تصحیح ژکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، چ ۲، تهران: طهوری.
۱۴. هلیدی و رقیه حسن (۱۳۹۳)، *زبان، بافت و متن*، ترجمه دکتر منشی‌زاده و دکتر ایشانی، تهران: علمی.
15. Halliday, Michael and Ruqaiya, Hasan (1976), **Cohesion in English**, London: Longman.
16. Jaworski, Adam & Coupland, Nikolas (1999), **The Discourse Reader**, Routledge.
17. Lakoff, robin (2011), **Semantic principles**, Washington: harper and row publishers.
18. Lakoff, robin (2010), **Literary Language and woman's place**, Washington: harper and row publishers.